

در مجله‌ی جاووش ۵ و ۶ (بهمن و اسفند ۱۳۷۰، تاریخ انتشار: تیرماه ۷۸) مقاله‌ی با عنوان «نگاهی گذرا به فرهنگ اندیشه‌نو» چاپ شده که نکات اصلی آن نیاز به بررسی دارد. بیش‌از پیش می‌گوییم که در این باسفرگویی نمی‌خواهیم از پذیرفتن ایراداتی که به «فرهنگ اندیشه‌نو» گرفته‌اند شانه خالی کنیم. یا مترجمان این فرهنگ را بری از خطا بدانیم یا ویراستار را «همه‌چیز دان». یا مدعی شویم که شرط تحقیق را چنان که باید و شاید به جا آورده‌ایم. این را هم بگوییم که جا دارد به خاطر رعایت نوسنده به «فرهنگ اندیشه‌نو» سپاسگزاری کنیم.

کاستی‌های «فرهنگ اندیشه‌نو» کم نیست، در این شك نداریم و بی‌گمان در ویرایش‌های بعدی به رفع آن‌ها خواهیم کوشید. اما همه‌ی آن کاستی‌ها به کار ما بر نمی‌گردد. «بت‌الشکوی»ی ما را در دیباچه‌ی این فرهنگ خوانده‌اید:

گزینش یا ساختن برابر نهادهای فارسی برای اصطلاحات غربی خود کلامی سر درگ است که نه تنها عرصه را بر مترجمان تازه‌کار تنگ کرده، بل که مترجمان کار آزموده را هم انگشت به دهن کرده است. کمابیش می‌توان گفت که همه‌ی مترجمان در انتخاب برابر نهادهای رسته‌ی خاص خود دو دل بوده‌اند. خواه رشته‌ی جاقفاده‌ی ریاضی باشد و خواه رشته‌ی نویدید کامپیوتر. مترجم گاه برای يك اصطلاح خاص در معنای معین سه برابر نهاد متفاوت به کار برده است. ناگفته نماند که ویراستار هم خود تا پایان کتاب گرفتار «این کم یا آن کم» بوده است. سردرگمی خواننده که جای خود دارد. گاهی برای يك واژه‌ی ساده‌ی بسیار رایج مثلاً process باید چندین برابر نهاد فارسی دانست

تا بتوان این یا آن مطلب را در فلان کتاب یا نشریه خواند و فهمید. اما این آسفتگی و بلاتکلیفی در اوضاع و امکانات کنونی طبیعی است...

در این مرحله چه باید کرد؟ برابر نهادهای از پیش موجود یا خودساخته و پیشنهادی را باید به شکل وازگان این یا آن رشته گرد آورد. این قدم اول است. مثلاً وازنه‌نامه‌ی ریاضی (مهندس محمدباقری، نشر روز ۱۳۶۳) و فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی (چاپ پژوهشگاه علوم انسانی) و وازنه‌نامه‌های شیمی و فیزیک (مرکز نشر)، و وازنه‌نامه‌ی راه و ساختمان و معماری (مهندس حبیب معروف، تهران، ۱۳۶۱) از این دسته‌اند که همواره مورد مراجعه بوده است. چهار سال پیش کار این فرهنگ را تمام کردیم (لطفاً به تاریخ چاپ کتاب که ۱۳۶۹ است نگاه نکنید) و از آن زمان تا کنون چند وازنه‌نامه در زمینه‌های گوناگون درآمده است که به کار «فرهنگ اندیشه نو» می‌آید. مثلاً وازگان اصطلاحات ادبی صالح حسینی (چاپ نیلوفر، ۱۳۶۹) از این دست است. آیا در زمینه‌ی وازگان علوم اقتصادی و مالی و حسابداری (سوی یکی دو فرهنگ اقتصادی) نیز چنین مجموعه‌ی وازگانی در دست داریم که بسامد و منابع کاربرد برابر نهادها را معین کرده باشد؟ چهار سال پیش که نداشتیم و هنوز هم نداریم. اگر می‌دانستیم مقاله آن‌جا که می‌گوید «در میان اهل فن متداول و جا افتاده است» برای استناد این حرف، ناگه بر ما را به آن مراجعه می‌داد و آن‌ها را ساخته‌ی ما نمی‌پنداشت. هرگاه بخواهیم پیشنهاد مقاله را درباره‌ی دست کم چند تا از برابر نهادها بپذیریم نمی‌دانیم باید مبتنی به کدام دلیل و منبع مورد استناد آن مقاله باشد؟ یا آن که نکات سودمندی در آن مقاله هست اما مستند به هیچ دلیل بسامد و آمار نیست و بیش‌تر اظهار نظر شخصی و مبتنی بر سلیقه است.

این برابر نهادها را دیگران پیش از ما ساخته و به کار برده‌اند. منبع اطلاعات ما در این زمینه مجموعه‌ی ارزشمند جامعی است که کاظم فرهادی از کتاب‌ها و نشریات رشته‌ی اقتصاد و زمینه‌های وابسته (که تا سال ۱۳۶۵ رادر بر می‌گیرد) فراهم آورده. به نام وازگان اقتصاد و زمینه‌های وابسته که مؤسسه‌ی کتاب پیشبرد آن را زیر چاپ دارد.

اما آشکارا پیدا است که نه مقاله به حدود و امکانات فرهنگ‌نگاری ما و به محدودیت مدخل‌ها و ظرفیت پاسخدهی «فرهنگ اندیشه نو» توجه دارد و نه خواننده‌ی مفروض آن به پیش‌گفتار و دیباچه و افزوده‌های کتاب اعتنا داشته است. زیرا خواسته‌هایی از این فرهنگ کوچک دارد که جز با مراجعه به یک دانشنامه‌ی مفصل غربی و یکی دو کتاب تاریخ و «چند فرهنگ تخصصی» امکان‌پذیر نیست. گاهی نیز بر این با می‌فتد که چرا چنین کرده‌اید و چنان که من می‌خواهم نکرده‌اید.

حرفها و ایرادات مقاله را زیر چند عنوان بررسی می‌کنیم:

۱. نگاه گذرا

۲. گزینش برابر نهادهای فارسی

۳. چگونگی خواندن کوتاه نوشتها

۴. آوانویسی نام‌های بیگانه

۵. «نقص در گانه» و چند گانه

۶. از این دو کدام يك؟

۷. راه است یا بی راه؟

امیدواریم بحثی را پیش بکشیم که شاید صاحب نظران دیگر نیز به آن راغب شوند و در این راه ما را به سایه دستی هم که شده همراهی کنند.

۱. نگاه گذرا

در ص ۷۷ مقاله، با نقل از «پیش گفتار» فرهنگ می خوانیم:

حوزه‌ی موضوعی این کتاب نیز توسط مترجمان روشن شده است: «منظور از «نو» [که در عنوان کتاب آمده] قرن بیستم است با تأکید بر واژگان و عبارات جدید». در این زمینه فرهنگ‌های معمولی مختصر کمکی می کنند و تنها دائرة المعارف فارسی هم به دلیل ناتمام ماندن و کهنه بودن «چندان سودمند» نیست. با توجه به این رسالت و فرهنگ اندیشه «نو»، تهیه کنندگان برگردان فارسی، همچنین کوشیده‌اند تا برخی تارسی‌های آن را برطرف کنند و سالرگ کسانی را که پس از ۱۹۷۷ در گذشته‌اند به متن اضافه نمایند، و سه مورد خطای ناخوش در متن انگلیسی نیز اصلاح شده است. (ص ۷۷).

نقل به هم ریخته‌یی است از «پیش گفتار» فرهنگ. از این جمله‌ها چه می فهمیم؟ جمله‌ی «منظور از «نو» قرن بیستم است با تأکید بر واژگان و عبارات جدید» را از ص ۱۲ «پیش گفتار» و جمله‌ی «در این زمینه فرهنگ‌های معمولی مختصر کمکی می کنند» را از ص ۱۱ و جمله‌ی «تنها دائرة المعارف فارسی هم به دلیل ناتمام ماندن و کهنه بودن «چندان سودمند» نیست را هم بر اساس پانویس ص ۱۲ نوشته‌اند. قضیه از این قرار است که در مقدمه‌ی متن انگلیسی آمده «... آن گاه به دائرة المعارف رو می آوریم» و برای توضیح این نکته که چنین دائرة المعارفی در فارسی نیست در پانویس آن صفحه نوشته‌ایم:

در فارسی يك دائرة المعارف هست (دائرة المعارف فارسی) که با تمام ارزشمندی آن چندان که باید سودمند نیست، زیرا که هم نیمه کاره است (فقط دو بخش از آن چاپ شده) و هم کمابیش در زمینه‌ی علمی کهنه شده (بخش اول آن در ۱۳۲۵ چاپ شده است)، و فاقد بسیاری از مفاهیم نو است.

آیا «نگاهی گذرا» حرف ما یا مقصود ما را درست رسانده‌اند؟ آیا «چندان سودمند» داخل گیومه‌ی مقاله با مقصود فرهنگ اندیشه از همین جمله یکی است؟ به دنبال آن می خوانیم:

با توجه به این رسالت «فرهنگ اندیشه نو» اقدام رسالت؟ خواننده شاید فکر کند که ما مدعی چنین رسالتی شده‌ایم. تهیه‌کنندگان برگردان فارسی، همچنین کوشیده‌اند تا برخی نارسایی‌های آن را برطرف کنند [لطفاً جمله‌ی ایشان را در پاراگرافی که از ایشان نقل کرده‌ام دوباره بخوانید. این «آن را» برمی‌گردد به دائرة المعارف فارسی. و معنی روشنش این است که ما می‌خواستیم نارسایی‌های دائرة المعارف فارسی را برطرف کنیم. که صد البته هدف ما چنین نبوده است] و سالمرگ کسانی را که پس از ۱۹۷۷ در گذشته‌اند به متن اضافه نمایند. و سه مورد خطای فاحش در متن انگلیسی نیز اصطلاح‌نده است.

این چند جمله‌ی آخری نقل شتابلود و یال و دم زده‌ی ص ۱۵ پیش‌گفتار است که نتیجه‌اش از همان جمله‌ی اول معلوم می‌شود: «حوزه‌ی موضوعی این کتاب...». «نو» صفت نشان دهنده‌ی زمان کاربرد مدخل‌های کتاب است نه «حوزه‌ی موضوعی» آن‌ها.

۲. گزینش برابر نهادهای فارسی

بی‌گمان یک پیشنهاد و یک اصلاح مقاله را بی‌هیچ اگر و مگری پذیرفتنی می‌دانیم: یکی آن که برای managerial revolution (که ما گفته‌ایم «انقلاب اداری») پیشنهاد دادماند بگوییم «انقلاب مدیران». و دیگر در ترکیب «برنامه، برنامه‌ریزی، سیستم بودجه‌بندی» سیستم را متعلق به هر سه واژه دانسته‌اند. یعنی باید گفت: «سیستم برنامه و برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی» (البته ایشان «سیستم طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی و بودجه‌نویسی» نوشته‌اند). از این بابت سیاست‌گذاریم در مقاله می‌خوانیم:

الف. اصطلاحاتی... که تهیه‌کنندگان برگردان فارسی بر خلاف عرف و تداول اهل فن و مردم غیرمتخصص، از خود ساخته‌اند... مانند ساختن اصطلاح «قیمت‌شکنی» به جای «دامپینگ»... و یا «بسامد رادیویی» به جای «فرکانس رادیویی»... (ص ۷۸)

ب. علاوه بر ساختن اصطلاحاتی که به گونه‌ی دیگر در میان مردم و اهل فن تداول و جائتاده است. (ص ۷۹)

کار واژه‌گزینی یا ساختن برابر نهاد، آن هم در چنین فرهنگی، به این سادگی‌ها نیست. از سوی دیگر، کارنامه‌ی «مترجمان فرهنگ اندیشه نو» گواہ بر این است که اکثرشان متخصص و صاحب نظرند و از عرف رشته‌ی خاصی هم که ترجمه می‌کنند باخبرند. در مقاله ظاهراً پیش‌گفتار و دیباچه‌ی کتاب با دقت خوانده نشده، خصوصاً بخش «مسائل ویرایش» را (از ص ۲۱ تا ۳۵) که در آن راه و روش کار و مشکلات آن شرح داده شده است. چگونه نمی‌دانند که سال‌ها است واژه‌ی «بسامد» و بسامدی برای فرکانس یا به طور کلی frequency، در معنای گوناگون ز سوی

صاحب نظران به کار برده می شود («تداول»، معمولاً شفاهی، اهل فن هیچ گاه معیار به کار برندگان این واژه نبوده است)؟ حتی در کتاب های درسی هم آمده. فقط به یک مورد از قدمت این کاربرد اشاره می کنیم. «بسامد» را به عنوان یک مدخل می توانید ذیل حرف ب در جلد اول دائرة المعارف فارسی (چاپ ۱۳۴۵) بخوانید. پیش از این تاریخ هم رایج بوده است. اما نکته ی دیگر، ما برای برابر نهاد های فیزیک و شیمی از واژه نامه های فیزیک و شیمی مرکز نشر دانشگاهی استفاده کرده ایم و چون این برابر نهادها بسیار شناخته و رایج است به ذکر مأخذ آن ها اشاره نکرده ایم. نمی دانیم چرا در نام مقاله ی نه صفحه ای، ما را به هیچ منبع و مأخذی (خواه معتبر و خواه نامعتبر) راهنمایی نکرده اند. و باز هم نمی دانیم چرا حق ساختن و پیشنهاد برابر نهاد های تازه را از ما سلب کرده اند؟ در وقت ویرایش، فراوان پیش آمده است که ما یکی دو برابر نهاد برای این یا آن اصطلاح انگلیسی داشته ایم اما به ناگزیر برابر نهاد نوی پیشنهاد کرده ایم چون برابر نهاد های قبلی را با متن مدخل مورد نظر ناهمخوان و یا نادرست یافته بودیم. به همین «قیمت شکنی» یا دامپینگ، که در فرهنگ حنفوی بهمن کشاورز و فرهنگ اقتصادی منوچهر فرهنگ به صورت «دامپینگ» نوشته شده، و مورد ایراد مقاله است نگاه کنیم. درست است که دامپینگ به همین شکل رایج است اما سوای «قیمت شکنی» - که سال ها پیش از ما آن را به کار برده اند - شش برابر نهاد دیگر را هم برای این اصطلاح به کار برده اند که کمابیش رایج است. از این میان، قیمت شکنی، در «فرهنگ اندیشه نو» معنی را به خوبی می رساند. از سوی دیگر، «دامپینگ» از مصطلحات بسیار رایج پزشکی در فارسی است که هم نزد اهل اصطلاح به کار برده می شود و هم نزد مردم غیر متخصص، و تا کنون نیز از کسی برابر نهادی جافتاده برای آن شنیده ایم (نگاه کنید به تخریبی پزشکی در رژیم های درمان، ترجمه ی دکتر فروغ اعظم طالبان، چاپ تیریز، ص ۱۷۴ به بعد). دامپینگ یکی از سندروم های شایع است (صورت عمومی آن به شکل «دامپینگ شدن» به کار برده می شود) و خیلی ها هم به آن دچارند. از این ها گذشته، چرا نباید برای وامواژه های از این نوع - حتا رایج - برابر نهاد فارسی ساخت؟ اگر پذیرفته شد که بهتر و اگر هم نشد و جای نقد چیزی را از دست نداده ایم، و این کاری است سخت رایج و سودمند. امیدواریم از این حرف این طور نتیجه نگرفته باشید که پیشنهاد می کنیم برای هرچه اصطلاح فرنگی است برابر نهاد فارسی بسازیم. ما پیشنهاد برابر نهاد های تازه را، مثل اغلب این گونه کتاب ها - از وظایف خودمان می دانسته ایم و می دانیم.

یکی از وظایفی که بر دوش ما بوده است ایجاد هماهنگی هرچه بیش تر میان برابر نهاد های رایج در رشته های گوناگون بوده است. مثلاً مقاله می گوید چرا ما گفته ایم «چرخه ی تجاری» نه «دور تجاری». اول آن که چرخه ی تجاری هم مثل دور تجاری رایج است و ساخته ی ما نیست. این جا ناگزیر از توضیح بیش تریم. نگاه می کنیم ذیل چرخه در «فرهنگ اندیشه نو»: چرخه ی ازت،

چرخه‌ی اسید سبتریک، چرخه‌ی اکسیژن، چرخه‌ی تی‌سی‌ای، چرخه‌ی زندگی، چرخه‌ی کارنو، چرخه‌ی کریس، چرخه‌ی کرین، چرخه‌ی مواد، چرخه‌های بازرگانی و چرخه‌های تجاری. در تمام نمونه‌ها «چرخه» برابر نهاد پذیرفته شده‌ی است برای cycle. منطبق و وظیفه‌ی فرهنگ‌نگاری آیا حکم نمی‌کند که شکل رایج چرخه‌های تجاری را این‌جا به جای دوره‌ی تجاری به کار ببریم؟ آیا کسانی که برابر نهاد چرخه‌های تجاری به کار برده‌اند به این هماهنگی توجه نداشته‌اند؟ وانگهی، آیا امکان بررسی آن با مدخل «چرخه‌های بازرگانی» برای خواننده فراهم نمی‌آید؟ نکته‌ی دیگر، گرایش همواره در جامعه‌ی ما بوده است که برابر نهادهای کهنه‌ی رایج و جاافتاده را هم نو کند. مثلاً اگر به دائرة‌المعارف فارسی نگاه، کنید می‌بینید که در آغاز برای همین cycle غالباً «سیکل» می‌گفته‌اند و بعداً «حلقه» و امروز هم «چرخه». نگاه کنید ذیل «سبکل»، «سیکل‌ازت»، و «سیکل‌کربون» در همین دائرة‌المعارف فارسی.

ب. بیش از این گفتیم موارد مورد اشاره‌ی ایشان ساخته و پرداخته‌ی ما نیست.

ب. شمار این‌گونه اصطلاحات نامأنوس کم نیستند. ولی در زیر فقط تعدادی از آن‌ها را یاد آور می‌شویم... (ص ۷۹)

ت. به یقین برای پرهیز از نوع برابرسازی‌های نامأنوس و مفحک می‌توان راه‌هایی پیدا کرد. (ص ۷۹)

ایشان این‌جا ۱۲ نمونه آورده‌اند. دو برابر نهاد پیشنهادی مقاله بر آن‌چه در کتاب ما آمده برتری دارد. یکی «بازیابی مواد» و دیگری «کنش». ایشان برای recycling (واعاده‌ی دور) «بازیابی مواد» را رایج دانسته‌اند. چندی پس از چاپ «فرهنگ آندیشه‌نو» متوجه شدیم که در يك تابلو شهرداری تهران در بخش دفع زباله (میرون تهران) واژه‌ی «بازیافت مواد» را به کار برده‌اند. البته برای این واژه سه برابر نهاد دیگر هم در دست است که «بازچرخانی» یکی از آن‌ها است.

به استناد کتاب پیش‌گفته‌ی کاظم فرهادی، همه‌ی برابر نهادهای ما رایج است و برخی از برابر نهادهای پیشنهادی مقاله، مثلاً «دولت رفاه»، حتا نسبت به پیشنهادهای دیگر از شمول کم‌تری برخوردار است. چند برابر نهاد پیشنهادی مقاله بیش از برابر نهادهای ما رواج دارد (نه آن‌که همگان آن‌ها را پذیرفته باشند) و ما نیز در متن فرهنگ گاهی به آن‌ها اشاره کرده‌ایم. مثلاً «رقم شاخص» مورد ابراد از این‌گونه است. ما در متن به دو صورت رایج آن، «عدد شاخص» و «شاخص»، هم ارجاع داده‌ایم، که یقیناً به آن مراجعه نکرده‌اند و الا آن را در لیست‌شان نمی‌آوردند. «زیرساخت» (در این معنی خاص)، «کش‌پذیری» (نه «کشش‌پذیری») برای «کشش»، و «داستان علمی» کاربرد یا دستکاری شده‌ی ما است. برابر نهاد رایج‌تر برای elasticity «کشسانی» است البته نه در رشته‌ی اقتصاد. می‌پذیریم که «کشش» رساتر است خاصه که در بازار هم سخت

رایج است. در واقع کش‌پذیری را به جای کنشانی پیشنهاد کرده‌ام.

«زیربنا» واژه‌ی رایجی است اما مدت‌ها است که زیرساخت و روساخت (به جای رونتا) نیز رواج یافته است هم به صورت مصطلحات مارکسیتی و هم به شکل برابر نهادی در ترکیب «زرف ساخت و روساخت» در زبان شناسی. برابر نهادهای زیر ساخت (infrastructure) و روساخت به دنبال رواج روزافزون واژه‌ی «ساخت» یا ساختار (structure) بدید آمده است نه به علت تغییر سلیقه یا چیزهایی از این گونه. طبیعی است که پیشوندهای این واژه نیز با «ساخت» ساخته شود. احتمالاً کاربرد زیربنا و رونتا در ساختمان‌سازی و بنایی نیز در گزینش زیرساخت بی‌تأثیر نبوده است. باری، «زیرساخت» در این فرهنگ به معنی خاصی به کار رفته است که برای آن در فارسی، به جز «زیرساخت»، تا سال ۱۳۶۵ پنج برابر نهاد دیگر نیز رایج بوده است که در مقاله به آن توجه نکرده‌اند.

برای science fiction ما «داستان علمی» گذاشته‌ام و «نگاهی گذرا» «داستان تخیلی» را رایج دانسته. در تداول تمام داستان اهل قلم - خواه انگلیسی بدانند و خواه زبانی دیگر. همیشه گفته‌ام «ساینس فیکشن» نه چیزی دیگر. ولی این دلیل نمی‌شود که در نوشتن نیز همین آوانویسی را به کار بریم. صورت رایج اما «داستان علمی - تخیلی» است نه «داستان تخیلی». اما چرا ما صفت «تخیلی» را از آن حذف کرده‌ام؟ استدلال‌مان این است که هر داستانی - در این گونه کاربردها - تخیلی است، یعنی ساخته و پرداخته‌ی تخیل نویسنده است. پس دیگر نیازی به ذکر این صفت نیست و در متن هم به کار برده نشده. در کتاب پیش گفته‌ی واژگان اصطلاحات ادبی صالح حسینی (که ابدواریم در ویرایش‌های بعدی «فرهنگ اندیشه نو» آن را به کار گیریم) کنار science fiction نوشته شده: افسانه‌ی علمی، داستان علمی.

ث. ... در معادل سازی‌ها، گاه صرفاً به گرتنه برداری معنایی اکتفا شده است و لز این رو برابر نهاد فارسی نامانوس و حتی مضحك جلوه می‌کند. مانند بایست - برو [؟] برای Stop-go، بالابری برای Escalation که به ترتیب نوعی سیاست‌گذاری در اقتصاد و سیاست‌گذاری در صحنه سیاسی را بیان می‌کنند. به یقین برای پرهیز از نوع برابرسازی‌های نامانوس و مضحك می‌توان راه‌هایی پیدا کرد.

نظماً «گرتنه برداری لفظی» را سهواً «گرتنه برداری معنایی» گفته‌اند. این دو برابر نهاد ظاهراً «نامانوس و مضحك» هم از ساخته‌های ما نیست و آن‌ها را پیش از ما به کار برده و به صورت‌های ایست و حرکت، ایست - حرکت، توقف - حرکت هم آورده‌اند. از سوی دیگر، یقیناً مترجم پرتلاش ما (دکتر فریبرز رئیس دانا) پیش از توصیه‌ی این مقاله با اصطلاح پیشنهادی آشنا بوده‌اند. در مقاله توصیه کرده‌اند:

هرگاه گروه اقتصاد این کتاب به چند فرهنگ تخصصی اقتصادی در زبان انگلیسی مراجعه می‌کرد حتماً می‌توانست به این نتیجه برسد که اصطلاح stop - go در زبان انگلیسی معادل دیگری به نام Stabilization Policy دارد که اصطلاح فارسی جا افتاده‌ی آن «سیاست تثبیت اقتصادی» است.

البته نیاز به مراجعه «به چند فرهنگ تخصصی اقتصادی در زبان انگلیسی» نبوده است چرا که مثلاً در واژه‌نامه اقتصادی و برنامه‌ریزی (دکتر احمد جعفری صمیمی و دکتر غلامعلی فرجادی، چاپ دانشگاه مازندران، ۱۳۶۷) هم، ذیل Stop go policy نوشته‌اند «سیاست تثبیت، توسعه». اما خوب است به این توصیه عمل کنیم. به فرهنگ اقتصاد انگلیسی چاپ پنگونن نگاه می‌کنیم. شرح مطول ذیل Stabilization Policy را می‌خوانیم تا می‌رسیم به آن‌جا که می‌گوید در بریتانیای پس از جنگ (دوم) نام stop - go گرفت. و ذیل مدخل stop - go هم شرحی دارد و به مدخل اول نیز ارجاع می‌دهد بی‌آن‌که این دو را یکی بداند. غرض این است که اگر برای stop - go بگذاریم «سیاست تثبیت» (که صفت «اقتصادی» آن هم زائد به نظر می‌رسد) وقتی که رسیدیم به Stabilization Policy چه کنیم؟ این مشکل را در واژه‌نامه اقتصادی و برنامه‌ریزی پیش گفته نیز می‌بینیم. برای هر دو گفته‌اند «سیاست تثبیت». هیچ‌گاه برسیده‌اید چرا گفته‌اند stop - go؟ گمان می‌کنیم این واژه از طنز خاصی برخوردار است. و این طنز در برابر نهاد «نامانوس و حتی مضحک» «بایست - برو» گرفته برداری شده است و هر که آن را ساخته (چون ساخته‌ی ما نیست)، حداقل از این نظر راه درستی رفته است. و بی‌شک با اصطلاح Stabilization Policy هم آشنایی داشته است. مثلاً دکتر منوچهر فرهنگ در فرهنگش. اگر به «فرهنگ اندیشه نو» عنایتی بیشتر داشتند و ذیل این مدخل را می‌خواندند به این نکته پی می‌بردند. آن‌جا می‌خوانیم «... بایست - برو» ضرورتاً کاریکاتوری است از نوسانات مدیریت کوتاه مدت تقاضا...» که اگر به معنی «کاریکاتور» در این تعریف دقت کرده شود سرشت ساختاری واژه‌ی انگلیسی و برابر نهاد فارسی آن روشن می‌شود. مقصود ما آن‌جا که گفتیم سازنده‌ی این برابر نهاد «از این نظر راه درستی رفته است» جز این نبود. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

اما واژه‌ی «بالابری»، که آن نیز ساخته‌ی ما نیست و پیش از ما به کارش برده‌اند. خلاصه می‌کنیم. ذیل همین مدخل می‌خوانیم: «فرایندی که... به خشونت یک تعارض بین‌المللی می‌انجامد... برای ایجاد سد درمیان... بحران را ماهرانه بالا برد به طوری که اگر بالاتر می‌رفت، از حدود خود خواسته‌ی اتحاد شوروی فزاینده می‌رفت...» در متن انگلیسی، در همین عباراتی که نقل کردیم، دو فعل increase و escalate به کار برده شده است که پیداست نویسنده می‌خواهد به خواننده لزوم به کار بردن صورت اسمی escalation (بالابری) را نشان دهد. حال بیابیم پیشنهاد مقاله

را به کار بیندیم و بگویم «تنش‌زایی» (که برابر نهاد مناسبی است) در این صورت مفهوم بالا بردن و افزودن را چه باید کرد؟ شاید «دقت و امانت» ما در ترجمه (که مقاله آن را زیر عنوان ترجمه و امانت در آن دستمایه‌ی کتابه کرده است) به ما جرئت یا اجازه‌ی چنین به هم آمیختن مفاهیم را نمی‌داد. در مقاله می‌خوانیم «متن مربوط نشان می‌دهد که این مفهوم نوعی سیاست در نقطه‌ی مقابل «سیاست تنش‌زدایی» است...» که به نظر می‌رسد این‌طور باشد. اما جالب این است که در متن ما مدخل «بالا‌بری» به مدخل «تنش‌زدایی» (که در «فرهنگ اندیشه‌نوه هم هست) و یا این دومی به اولی ارجاع داده نشده است. که پیدا است نویسنده این مدخل‌ها را دو مفهوم متضاد نمی‌دانسته است.

۳. چگونگی خواندن کوتاه‌نوشت‌ها

نوشته‌اند:

تدوین‌کنندگان برگردان «فرهنگ اندیشه‌نوه» که علاقه بسیار زیادی برای کاربرد کوتاه‌نوشت‌های انگلیسی در زبان فارسی دارند، دچار نوعی خطا و در حقیقت خلاقیت در زبان انگلیسی! شده‌اند و مثلاً به جای آن که يك علامت اختصاری را حرف به حرف بخوانند، کاتولیک‌تر از یاب شده و آن را همانند يك واژه‌ی کامل می‌نویسند و می‌خوانند. (ص ۸۱)

از سوی دیگر در برخورد با کوتاه‌نوشت‌های انگلیسی با تمام نیرو می‌کوشند آن‌ها را به هر شکل که باشد به زبان فارسی تزیین کنند! (ص ۸۱)

در ص ۸۱ مقاله، پس از طرح مسئله‌ی گونه‌نوشت‌ها - که خود جای اگر و مگر بسیار دارد - آمده:

... مثلاً برای FAO، «اف آنو» دیده می‌شود، در حالی که در زبان فارسی از آن پیش‌تر با عنوان «فانو» نام می‌برند.

پیش از این در ص ۸۰ برای ما پرونده ساخته‌اند که «... هدف از این کار ترویج آن‌ها در زبان ما بوده است.» چه خوب بود که درباره‌ی چند و چون تلفظ و آوانویسی کوتاه‌نوشت‌ها، پیش از آن‌چه ما طرح کرده بودیم، مطرح می‌کردند که جامعه سخت به آن نیازمند است. وانگهی این همه «نیش‌گفته» درباره‌ی فقط دو کوتاه‌نوشت و یادافره‌ی بدین گرانی گناهی بدین اندک را؟ بازی، کوتاه‌نوشت FAO را همه جا به صورت اف. ای. او می‌خوانند اما چون در میان ما پیش‌تر به صورت اسم کامل رواج داشت، ما هم آن را ذیل سازمان خواربار و کشاورزی / اف آنو آوردیم. ولی هنگامی که (۵ سال پیش) «فرهنگ اندیشه‌نوه» را ویرایش می‌کردیم، متوجه شدیم که تلویزیون آن را فانو تلفظ می‌کند، از این رو در زیر مقاله نوشتیم اف آنو را فانو هم خوانده‌اند. ا و بنا بر روش معمول

این فرهنگ، فائو را نیز به مدخل اصلی ارجاع داده‌ایم. چرا در مقاله به خودشان زحمت نداده‌اند کتابی را که در دست دارند به دقت نگاه کنند. باری، نوشته‌اند:

اختصارات در زبان انگلیسی به دو شیوه‌ی کاملاً متمایز خوانده می‌شوند: گروهی حرف به حرف خوانده می‌شوند، مانند I M F (آی. ام. اف.) و گروهی دیگر همانند یک واژه‌ی کامل، مانند OPEC (اوپک). در این میان گاه شاهد هستیم که تدوین‌کنندگان برگردان فرهنگ اندیشه‌نو... مثلاً به جای آن که یک علامت اختصاری را حرف به حرف بخوانند، کاتولیک‌تر از یاپ شده و آن را همانند یک واژه‌ی کامل می‌نویسند و می‌خوانند، مانند «بیس» که برای BIS... آمده و باید «بی. آی. اس.» تلفظ شود.

ای کاش ص ۲۲ «فرهنگ اندیشه‌نو» را خوانده بودند. آن‌جا درباره‌ی هر دو مثال اف. ا. نو یا فائو و بیس یا بی آی اس گفته‌ایم:

برگردان این گونه کوتاه‌نوشت‌ها وضع مشخصی ندارد. مثلاً برخی با ترجمه‌ی عبارت اصلی رواج دارد. مثلاً جامعه‌ی اقتصادی اروپا (EFTA)، جامعه‌ی دفاع اروپا (EDC)، و برخی به شکل کوتاه‌نوشت ترکیبی مثلاً افتا (EFTA)، کس (CATS)، بیس (BIS)... برخی به دو یا سه صورت رواج دارد مثل سازمان خواربار و کشاورزی (FAO) که اف آ نو و اخیراً فائو هم گفته می‌شود...

این حرف ما را لطفاً بگذارید کار جمله‌های مقاله. اما می‌پرسم آیا منبعی هست، سوای تداول رایج در این اتاق و آن اتاق، که صورت‌ها با شیوه‌ی کلی خواندن این کوتاه‌نوشت‌ها را - دست کم در رزیشه‌ی اقتصاد به دست داده باشد؟

در این چند سال اخیر معلوم شده که گرایش فارسی‌زبانان غالباً به این است که هرگاه می‌شود کثوته‌نوشتی را به شکل ترکیبی خوانند. بخوانند، خود اگر در زبان اصلی جور دیگری خوانده شود. به همان مثال پیش گفته‌ی فائو نگاه می‌کنیم که در زبان اصلی آن را قطعاً اف ای نو می‌خوانند (شرط تعقیق را از نماینده‌ی از کشور خودمان که پایش به این سازمان باز است پرسیدیم). مثال ختودمانی‌اش کوتاه‌نوشت فارسی «تراجا» (بر وزن اذاجا) است. وانگهی، اگر اف ای نو را فائو بخوانیم یا بگویم افتا یا کس... «دچار نوعی خطا و در حقیقت خلایقیت در زبان انگلیسی!» و «کاتولیک‌تر از یاپ» نشده‌ایم، اما «بیس» بیچاره «بی. آی. اس.» تلفظ شود و لاغیر. گفتن «فائو» راحت‌تر بود. گفتند و گفتیم «فائو»، و اگر گفتن «بیس» از بی آی اس آسان‌تر باشد چرا نمی‌گویم «بیس»؟

۱۴. آوانویسی نام‌های بیگانه

دبر ص ۸۰ به تلفظ چند نام ایراد وارد دانسته‌اند که بیداست به توضیح مشروح ما در کتاب در

زمینه‌ی رسم الخط نام‌های بیگانه (در ص ۳۸ و ۸۶۴ تا ۸۸۱) هیچ توجه نفرموده‌اند و «نگاه گذرا» ی به راستی شتابالودی به متن انداخته‌اند و از چند هزار نام و وام‌واژه‌ی بیگانه‌ی آن فرهنگ فقط به ذکر سه واژه قناعت کرده‌اند، که یکی از آن سه نمونه «روبات» است که در متن ما به شکل درست و نیز آشنای «رابوت» آمده است، و به ضبط دائرة المعارف فارسی هم - که «روپوت» است - و نیز به ضبط نا حدی رایج «روبات» که مورد قبول مقاله نیز هست، و نیز «آدم آهنی» ارجاع داده‌ایم و طبعاً این سه را نیز به رابوت. نمی‌دانیم ایرادشان برای چیست؟ اگر آوانویسی «روبات» - که شبیه تلفظ آمریکایی این واژه است - در این چند سال اخیر بسیار رواج یافته باشد، که نمی‌دانیم این را از کجا می‌شود به قطع و یقین فهمید، امر دیگری است و دلیلی ندارد که ما آن را به شکل ضبط اصلی نپذیریم. نکته‌ی دیگر، در همین چند سال بعد از چاپ «فرهنگ اندیشه نو» برای رابوت یا روبات ترکیب پخته‌تر «انسان‌واره» را هم به کار برده‌اند.

۵. «نقص دو گانه» و چند گانه

درباره‌ی «نقص دو گانه‌ی» کتاب نوشته‌اند:

ج. از يك طرف كتاب دارای انبوهی از مدخل‌ها است که هیچ ارتباطی با اندیشه‌ی نو در ایران ندارد، ولی از طرف دیگر بسیاری از مسائل و پدیده‌های مربوط به جامعه ما را بی پاسخ گذاشته یا پاسخی بسیار ناکافی داده است. (ص ۸۳)

این حکم مبتنی بر چه دلیلی است؟ از کجا می‌فهمیم که «انبوهی از مدخل‌ها هیچ ارتباطی با اندیشه‌ی نو در ایران ندارد؟» گریم که این طور باشد، به ما بگویید چطور به این کشف رسیده‌اید؟ و اما آن‌جا که گفته شده: «بسیاری از مسائل و پدیده‌های مربوط به جامعه‌ی ما را بی پاسخ گذاشته یا پاسخی بسیار ناکافی داده است» مثل این که اصلاً «پیش گفتار» را نخوانده‌اند:

روشن است که این فرهنگ برای غربیان، و در واقع برای مردم پرمیثانیا نوشته شده است و طبعاً شرایط و امکانات ما در آن منظور نشده است. چاره این است که خاص این منظور فرهنگ با فرهنگ‌هایی به فارسی تألیف شود که در آن به شرق به طور عام و ایران به طور خاص پرداخته شود. اما تألیف چنین کتابی نیاز به مقدمات و امکاناتی دارد که از جارجوب برنامہ‌ی کار این ناشر بیرون بوده است. (ص ۱۲-۱۵)

فرهنگ اندیشه‌ی نو فقط می‌تواند به بخش کوچکی از نیازهای شما پاسخ دهد. امیدواریم.

ج. بی توجهی... و تأکید بیش از حد لزوم بر «رعایت اساتذ در ترجمه»، مسائلی را در پیش روی خواننده‌ی ایرانی قرار می‌دهد که گاه مضحک و حتی یوچ به نظر می‌رسند. مثلاً تصور کنید يك پژوهشگر ایرانی بخواهد دانسته‌ای درباره‌ی دکتر محمد مصدق در این فرهنگ به دست آورد... (ص ۸۲)

راستی هم اگر «بك بزوهنگر ایرانی» بخواید درباره‌ی دکتر مصدق از این کتاب «دانسته‌ای» به دست آورد کاری «مضحك و حتی بوج» کرده است. شما چه فکر می‌کنید؟ بهتر نیست این بزوهنگر بدانند که «فرهنگ اندیشه نو» برای پاسخگویی به برخی پرسش‌های خواننده که از طریق ترجمه از زبان‌های اروپایی - خصوصاً انگلیسی - پدید آمده، ساخته و پرداخته شده؟ آیا این بزوهنگر همین خواننده نیست که وصفش در مقاله آمده؟ در مقاله به دنبال عنوان «۲. ترجمه و امانت در آن» در صفحه‌ی ۸۲ درباره‌ی مدخل «جنبش The Movement» - که «... گرایش محافظه‌کارانه... در شعر بریتانیا» است - می‌خوانیم:

حال تصور کنیم خواننده‌ای که هنگام خواندن متنی درباره‌ی مثلاً تاریخ دوری مشروطیت و یا مسائل اجتماعی - سیاسی آمریکای لاتین به این واژه برخورد می‌کند... فکر نمی‌کنید که آن «بك بزوهنگر ایرانی» همین خواننده باشد؟ بهتر نیست که این خواننده اگر «فرهنگ اندیشه نو» را خریده یا امانت گرفته‌اند اول «پیش‌گفتار» آن را بخوانند تا از حد و حدود کتاب با خبر شوند و وقت‌شان تلف نشود و دچار «نوعی گمراهی» نشوند؟ پادمان نمی‌آید که در مقاله آمده باشد که به جای «جنبش» چه می‌بایست می‌گفتیم تا درست گفته باشیم؟ «مورمنت» چه طور است؟

۶. از این دو کدام يك؟

ذیل عنوان «دامنه‌ی موضوعی در فرهنگ اندیشه‌ی نو» می‌نویسند: «دامنه‌ی موضوعی کتاب چنان که می‌نماید مشخص نیست» و دوسه سطر پایین‌تر نوشته‌اند:

فرهنگ اندیشه‌ی نواز فرهنگ‌های معمولی متمایز و دامنه‌ی موضوعی آن نیز تا اندازه‌ای روشن است. (ص ۸۳)

می‌بینید؟ اما به دنباله‌اش توجه کنید:

خواننده مدخل‌هایی مانند انقلاب شهری و انقلاب نوسنگی را که به دوران باستان مربوط می‌شوند، می‌بیند....

توجه نفرموده‌اند که خود همین دو اصطلاح «انقلاب شهری و انقلاب نوسنگی» نظریه‌ی نوآورد گوردون چاپلند است به باستان‌شناسی، نه موضوع آن‌ها (البته این را هم نهمیدیم که به عصر نوسنگی می‌توان گفت «دوران باستان»). چون به این نکته توجه نداشته‌اند، چنین نتیجه گرفته‌اند: شماری از انقلاب‌های دیگر [؟] که نو هستند... مانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و انقلاب چین... و انقلاب کبیر فرانسه... را نمی‌تواند در این فرهنگ پیدا کند.

باز در آن می‌خوانیم:

خواننده می‌تواند شرحی درباره‌ی آنگولا در این فرهنگ بیابد، ولی بسیاری از

کشورهای دیگر مانند ایران و غیره در شمار مدخل‌ها گنجانده نشده‌اند.
نام چند کشوری که در این کتاب آمده نه به دلیل جغرافیایی که به دلیل سیاسی است. به همین
آنگولای مورد ایراد نگاه می‌کنیم:

«... این واژه اکثراً اشاره است به جنگ داخلی آنگولا...» و به شرح در این باره پرداخته است.
و یا ذیل تهران به کنفرانس تهران در جنگ دوم اشاره می‌کند. نه به جغرافیا یا تاریخ تهران. این
حدود «فرهنگ اندیشه نو» است. سپس بر آن اساس غلط چنین نتیجه گرفته‌اند:

این ابهام در حوزه‌های تخصصی نیز به وضوح به چشم می‌خورد. مثلاً مشاهده می‌شود
که دو مقوله‌ی تقاضا و تقاضای کل در حوزه‌ی علم اقتصاد بیان شده‌اند. در حالی که
عرضه و عرضه کل... حذف شده‌اند. و یا مشاهده می‌کنیم مقوله‌ی دیگری در همین
رشته که دارای دو اصطلاح انگلیسی (و البته چند اصطلاح فارسی) است را دو بار
آورده‌اند: چرخه تجاری Trade Cycle، چرخه بازرگانی Business Cycle... ای کاش
ندوین‌کنندگان برگردان فارسی «فرهنگ اندیشه نو» در این گونه موارد به جای اعتماد و
تکای کامل به مرجع اصلی خود، نگاهی هم به فرهنگ‌های تخصصی معتبر
می‌انداختند.

گویا دل شیر دارند که همین‌طور دلخواهی می‌خواهند این مدخل را حذف کنند و دیگری را
به جای آن بگذارند. ما که چنین اجازیه‌ی به خود نمی‌دهیم که دست به این کارها بزنیم و مثلاً از دو
مدخل چرخه‌ی تجاری و چرخه‌ی بازرگانی یکی را حذف کنیم در حالی که زیر اولی ۲۳ سطر و زیر
دومی ۲۲ سطر شرح دارد. البته خواننده‌ی ما در خود متن هم ذیل چرخه‌ی بازرگانی در داخل
برانتز می‌خواند: «اصطلاح (که در اصل آمریکایی است حالا کم کم جای چرخه‌ی تجاری انگلیسی
را می‌گیرد)...». و راستاران انگلیسی این را می‌دانستند و با این همه به خودشان اجازه‌ی حذف
مدخل را نداده‌اند. حالا می‌گویید ما آن را حذف کنیم؟ اگر با کتاب شما چنین کاری بکنند چه
خواهید گفت! نوشته‌اند: «مثلاً مشاهده می‌شود که دو مقوله‌ی تقاضا و تقاضای کل در حوزه‌ی علم
اقتصاد بیان شده‌اند. در حالی که عرضه و عرضه کل... حذف شده‌اند.» شما تحمل نمی‌کنید که در
یک کتاب عمومی دو واژه‌ی شاید تخصصی آورده نشود پس ما چه گونه می‌توانیم سر خود مثلاً ۳۳
سطر از کتاب را به همین سادگی حذف کنیم؟ چیزی بگوییم که عبرت‌آموز است. در ص ۲۶
دباجه‌ی فرهنگ، ذیل شماره‌ی ۴۱ می‌خوانید:

در ربرایش، چنان که پیش از این گفته شد. چیزی از متن نکاسته‌ایم. الا چند مدخل
نالارم. و چند جمله‌ی جانبدارانه یا کتابی گنگ که مفید بودنش برای خواننده‌ی فارسی
زبان مشروط به توضیحی بود که ای بسا از اصل مقاله بیش تر می‌شد...

شاید بهتر می بود که تك تك آن موارد را ذکر می کردیم. یکی از آن ها عبارت «فرزند عقلاً نامشروع جغرافیای سیاسی و...» بود در ابتدای مدخل «زنو پولیتیک» که ما به این شکل آورده ایم: «حاصل پیوند جغرافیای سیاسی...» که در واقع «عقلاً نامشروع» یا «از نظر فکری نامشروع» را حذف کرده ایم. غرض ورود به این بحث نیست. چندی پیش کتابی به فارسی درآمد که نویسنده از متن انگلیسی این کتاب این مدخل را نقل کرده بود که طبعاً عبارت «فرزند عقلاً نامشروع جغرافیای سیاسی...» با انشای خودشان. در آن آمده بود. منتقدی بر اساس کتاب ما پنداشته بود که نویسنده ی آن کتاب این را از خودش آورده... هائی قضا با را می شود حدس زد. حالا چه گونه ما بیایم مدخل ها جا به جا یا حذف کنیم و لابد کافی است در پیش گفتار کتاب - که تازه معلوم نیست که آن هم درست و حسابی خوانده شود - بنویسیم «مدخل های مشابه حذف شد.» شتر مرد و حاجی خلاص!

۷. راه است یا بیراهه؟

این هم نتیجه گیری پایانی مقاله:

تدوین کنندگان برگردان فارسی این فرهنگ عمومی. با بی گیری سرسختانه... در حقیقت فرهنگ نویسی را با وظایف يك فرهنگستان اشتباه کرده اند... همچنین نشان داده شد که برای ترجمه ی يك کتاب فرهنگ... صرفاً نباید و نمی توان بر «رعایت امانت در ترجمه» تکیه کرد. بل که علاوه بر به کارگیری اصطلاحات مرسوم در میان اهل فن و مردم، متن هر مدخلی پس از ترجمه باید بنا بر نیازهای خوانندگان بومی دستکاری شود. گزینش عقلایی مدخل ها نیز از نکات بسیار حساس برای ترجمه و تدوین يك فرهنگ است. چون با این کار می توان از آوردن موضوعات نامربوط برهیز کرد. ولی متأسفانه در «فرهنگ اندیشه نو» به شدت برهیز شده است. ای کاش ویراستار به جای بزرگ نمایی نامعقول «فرهنگ اندیشه نو»، کمی واقع بین تر بود و علاوه بر نارسایی های کتاب، نیازهای واقعی دانش پژوهان فارسی زبان را هم در نظر می گرفت.

چه جوابی داریم بدهیم؟ شما چه خواهید گفت اگر ما به نتیجه گیری مقاله گوش کنیم؟ برای شد پذیرفتنی است؟ راه است یا بی راهه؟

می خواستیم گله کنیم که لااقل کار سه سال چهل تن مترجم و ویراستار و بقیه ی سازندگان این کتاب، لایق يك «دست تان درد نکند!» خشك و خالی که بود، اما...

۷۱/۷/۲۶